

مفتاح غتوحات

(گلشن راز شبستری)

دکتر نصرالله حکمت





ISBN 978-964-224-673-1

9 789642 246731 >

www.elmpub.com

٢٠١٥ تونان

○ مفتاح فتوحات

سرشناسه	: حکمت، نصرالله.
عنوان و نام بدیدآور	: مفتاح فتوحات (گلشن راز شبستری) / نوشته نصرالله حکمت
مشخصات نشر	: تهران: نشر علم، ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری	: ۴۱۴ ص.
فروش	: مجموعه حکمت و عرفان: ۵
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۶۷۳-۱
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۷۲
موضوع	: ابن عربی، محمدبن علی، ۵۶۰ - ۶۳۸ ق. - تائیر - شبستری، محمودبن عبدالکریم، ۶۸۷ - ۷۲۰
موضوع	: شبستری، محمودبن عبدالکریم، ۶۸۷ - ۷۲۰ ق. - گلشن راز - نقد و تفسیر
موضوع	: شعر عرفانی فارسی - قرن ۷ ق. - تاریخ و نقد
ردہ بندی کنگره	: PIR۵۵۰.۲/۵۷۰۸۷
ردہ بندی دیوبی	: ۸۱/۲۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۶۱۴۵۰-۵



مفتاح فتوحات

(گلشن راز شبستری)

نصرالله حکمت

چاپ اول: ۱۳۹۳

تیراز: ۱۱۰ نسخه

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: رامین

مرکز پخش علم: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای زاندارمی
بن بست گرانفر، پلاک ۴، تلفن ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۶۳۷-۱

مفتاح فتوحات
(گلشن راز شبستری)
نوشته دکتر نصرالله حکمت

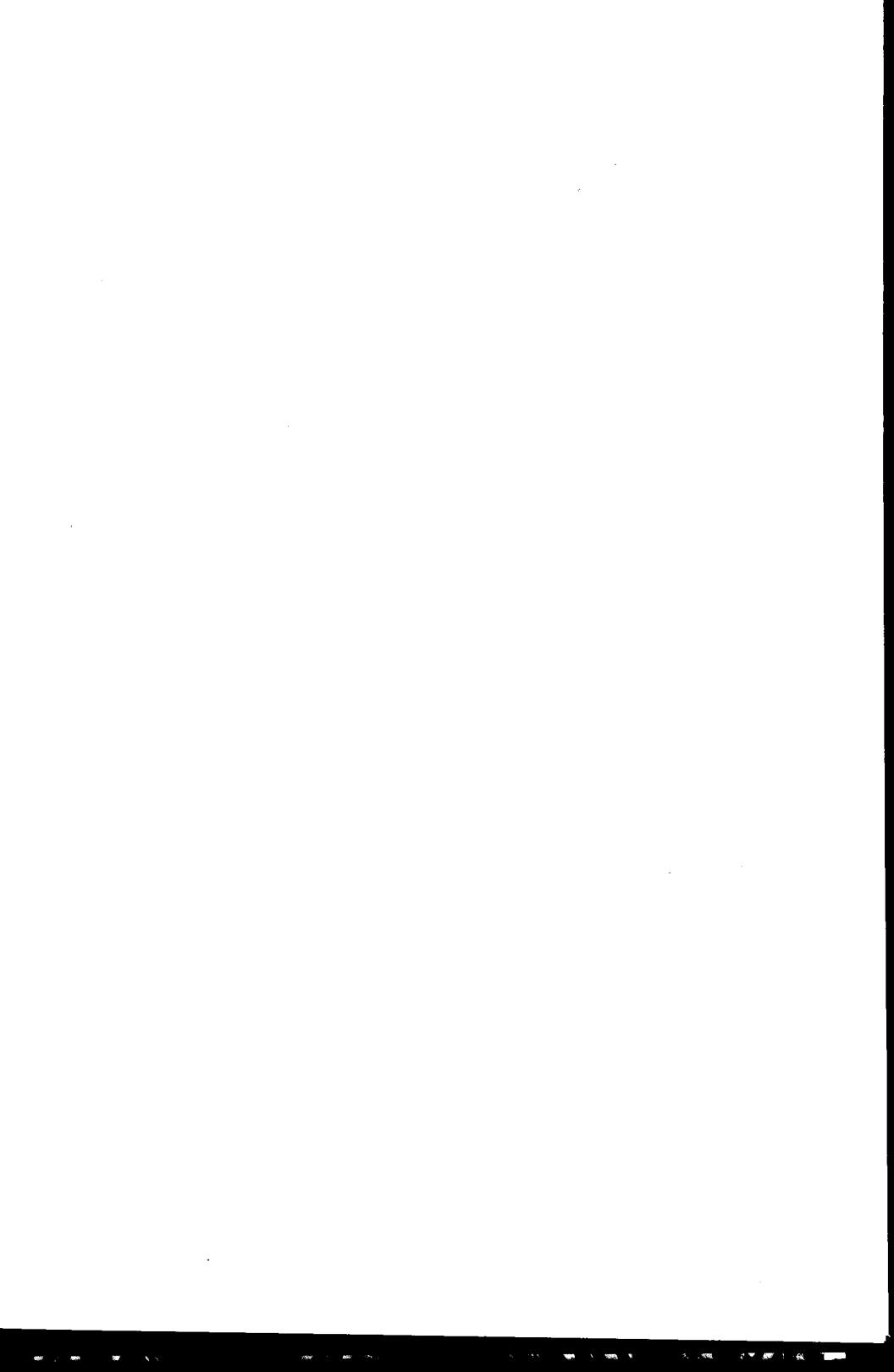


فهرست مطالب

۹	مقدمه
بخش اول: ابن عربی و شبستری ۱۱-۴۶	
مدخل ۱۳	
تصویر ابن عربی در نگاه شیخ محمود شبستری ۱۷	
بخش دوم: ساختار گلشن راز ۴۷-۱۸۲	
فصل اول: شکوه پرسش ۴۹	
فصل دوم: گلشن راز در دو کلمه: تمثیل و تمثیل ۱۰۱	
- سهم شبستری در گلشن راز ۱۳۵	
فصل سوم: تفکر به مثابه سلوک ۱۴۷	
۱. نقد منطق به عنوان روش تفکر ۱۵۷	
۲. ضرورت ایمان به وجود حقیقت ۱۷۷	
۳. تفکر همچون سلوک ۱۸۰	

بخش سوم: وحدت وجود.....	۱۸۳-۲۵۰
مدخل	۱۸۵
۱. ضرورت بحث از وحدت وجود.....	۱۹۰
۲. تفاوت وحدت وجود و وحدت شهود.....	۱۹۴
۳. وحدت وجود و خیال	۱۹۹
-نظریه تقلید از خدا.....	۲۰۲
-عقلانیت خیالی.....	۲۰۴
۴. عدم، آینه هستی	۲۰۷
 بخش چهارم: وضع و دلالت الفاظ.....	 ۲۵۱-۳۷۰
مدخل	۲۵۳
فصل اول: رابطه لفظ و معنا	۲۵۷
-تجلى جمال و جلال و دلالت الفاظ	۲۶۶
-رأى شبستری در باره دلالت الفاظ	۲۷۶
-دلالت الفاظ از منظر تجلی جمال	۲۷۷
-تمهیدی برای ورود به «وضع جلالی»	۲۷۹
-دلالت الفاظ از منظر تجلی جلال	۲۸۱
فصل دوم: تنزّل و تمثّل	۲۸۷
مدخل	۲۸۷
-تنزّل	۲۸۹
-تمثّل	۲۹۸

۳۰۰	- اهمیت تمثیل‌شناسی در معرفت شهودی
۳۰۳	- تمثیل از نظر عین القضاط همدانی
۳۱۱	- حضرات خمس
۳۴۲	فصل سوم: تأویل و تمثیل
۳۴۳	مدخل
۳۴۴	تأویل یعنی چه؟
۳۶۰	تمثیل به مثابه روش مقید
۳۷۳	منابع و نمایه‌ها



مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم و صلى الله على محمد و آله الطاهرين. اما بعد.
گلشن راز در عین حال که اثری کوچک است و حجمی اندک دارد، به
راستی گلشنی از راز است و جهانی از جلوه‌های نیاز. هر چه بیشتر آن را
می‌خوانیم و در ابیات آن به تأمل می‌نشینیم، بر عطش‌مان افزوده می‌شود و
دلمان می‌خواهد که آن را بیشتر و بیشتر بخوانیم و با آن انس و الفت
افزون‌تری بیابیم.

نگارنده پیش از این درباره گلشن راز، کتاب متأفیزیک خیال را نوشته
است اما مطالعات و تأملات بعدی او نشان داد که برخی از مباحث مطرح
شده در آن، نیاز به توضیح و تفصیل بیشتر دارد. مجموع این مطالعات،
حکایت از آن داشت که گلشن راز، حاوی کلیدی است برای فهم مهم‌ترین
مبحثی که در عرفان ابن عربی مطرح است یعنی «وحدت وجود»، و خود
این مبحث، مدار همه مباحث دیگری است که در آثار محیی‌الدین به
خصوص کتاب فتوحات مکیه مورد بررسی قرار گرفته است. از این رو نام
این اثر را مفتاح فتوحات نهادم.

این کتاب مشتمل بر چهار بخش است که عبارتند از:

۱. ابن عربی و شبستری
۲. ساختار گلشن راز
۳. وحدت وجود
۴. وضع و دلالت الفاظ

نکته‌ای را که در این مقدمه می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که مباحث مطرح شده در این کتاب، به صورت پیوسته به نگارش در نیامده، بلکه به همراه فواصل بوده است. از این رو ممکن است در بعضی از مباحث، یکدستی و انسجام لازم دیده نشود. به صفاتی خود در آن بنگرید و اگر اشکال و عیوب دیدید، به من نیز بگویید.

در پایان از مدیریت و کارکنان انتشارات علم که در مسیر یاری اهل دانش و تفکر، گام برمی‌دارند سپاسگزاری می‌کنم.

نصرالله حکمت

استاد دانشگاه شهید بهشتی

تهران، تیرماه ۱۳۹۲

بخش اول

ابن عربی و شبستری



مدخل

یکی از مسائلی که درباره شیخ محمود شبستری، مطرح است و جای بحث و بررسی دارد، چگونگی و میزان تأثیر ابن عربی و اندیشه‌های عرفانی او، بر شیخ محمود است. در این مورد، اختلاف نظر هست؛ عده‌ای می‌گویند که عرفانی که در گلشن راز مطرح شده، چکیده عرفان ابن عربی است و برخی قایلند که شیخ، بسیار بیش از آن که تحت تأثیر محیی الدین باشد، متأثر از عرفان عاشقانه عطار نیشابوری است.

یکی از عوامل تأثیرگذار در پیدایی این اختلافنظر، مباحثی است که شبستری در آثار خود آورده؛ و فضاهای متفاوتی است که در آن‌ها وجود دارد. مثلاً در سعادت‌نامه سخن از این می‌گوید که فتوحات و فصوص الحكم ابن عربی را خوانده است اما حاصل آن، چیزی جز آشوب درونی او نبوده و در نتیجه، دلش آرام نگرفته و به اضطراب و تشویش خاطر افتاده است.

سخن شیخ محیی ملت و دین

چون نکرد این دل مرا تسکین
راستی دیدم آن سخن همه خوب
لیک می‌داشت نوعی از آشوب^(۱)

مورد دیگر بحثی است که وی در همان کتاب، درباره حکیم
ناصرخسرو قبادیانی به میان آورده و درباره او چنین می‌گوید:
مذهبِ فرقه‌های اهل ضلال
با تو گویم کنون علی الاجمال
هست از این قوم ناصرخسرو
که کند کهنه بدعتی را نو
فلسفی اصل و رافضی طین است
زین دو بگذر، که دشمن دین است
خالی از علم و حکمت و توحید
کافر محض گشته از تقلید
جهل او گرچه فاصلان دانند
کفر و فسقش همه جهان دانند^(۲)

چنین برخورد تند و خشن و غیر عارفانه، از کسی که مشرب عرفانی
دارد و اهل سعه صدر است، بسیار بعيد می‌نماید. بعيد بودن چنین گفتاری،

۱. مجموعه آثار شیخ محمود شبستری، ص ۱۶۸.

۲ همان، سعادت نامه.

به خصوص زمانی آشکار می‌شود که بگوییم شبستری در مشرب عرفانی، تابع ابن عربی است؛ و بدانیم که ابن عربی به عنوان یکی از پرکارترین نویسنده‌گان جهان اسلام است، رساله رَدِیْه بر کسی ننوشه است.

به هر صورت نگارنده چنین می‌اندیشد که شیخ محمود شبستری، به خصوص در الفیه گلشن راز به شدت تحت تأثیر اندیشه عرفانی ابن عربی قرار دارد، و شاکله بخش نظری عرفان وی را، روش تفکر ابن عربی، ساماندهی کرده است. نگارنده مدعی آن است که نه تنها شبستری، شدیداً متأثر از ابن عربی است، بلکه یکی از معدود عارفانی است که در حوزه عرفان نظری محیی الدین، توانسته است به ژرفای تفکر وی راه یابد؛ و کلید فهم عرفان او را به دست آورد و در قالب ابیاتی از منظومه گلشن راز، ارایه کند. نام‌گذاری این کتاب به مفتاح فتوحات نیز، وجهش مدعای مذکور است که بخش‌های چهارگانه کتاب، بسط و تفصیل همان مدعای است.

برای اثبات مدعای فوق، دو راه پیش روی ما وجود دارد. راه اول این است که به تصریح شیخ محمود - چنان که در سعادت نامه آمده - پردازیم و بیان وی را درباره ابن عربی مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار دهیم و از این راه به میزان تأثیر ابن عربی و همچنین نحوه ظهور حضور او در تفکر شبستری پی ببریم.

راه دوم این است که آثار شبستری، و به خصوص گلشن راز را که در این کتاب، مورد بحث ما است، به دقّت بررسی کنیم و از این راه، تأثیر ابن عربی را اندازه بگیریم. در بخش اول کتاب، راه نخست را پیموده‌ایم و در سه بخش دیگر، راه دوم را.

اینک وارد بحث می‌شویم و نخستین راه را با عنوان «تصویر ابن عربی در نگاه شیخ محمود شبستری» می‌پوییم:

تصویر ابن عربی در فنگاه شیخ محمود شبستری

شیخ محمود از زمرة عارفانی است که بیرون از جریان عظیم سیر انفس و سلوک درونی، که شاید نیاز مبرمی به سیر و سیاحت بیرونی نداشته باشد، در طلب حقیقت به گشت و گذار پرداخته، و به قول خودش «شهر به شهر و روستا به روستا»، آواره و خانه به دوش، همه جا رازیز پا نهاده است تا مگر مطلوب خویش را به کف آورد. اگر او صرفاً دلشوره سیر انفسی و سلوک درونی، می‌داشت، زادگاه او، شهر تبریز، در آن روزگار سالکان و راه‌رفتگان دلسوخته‌ای درون خود داشت که بتوانند دستگیر وی شوند و راه را به او نشان دهند. اما او در جست و جوی چیزی بیش از سیر انفسی بود.

وی سخت تشنه و عطشناک بود و از عطش، لَهُ مِنْ زَدْ کوله بار سفر بست و به راه افتاد. رفت تا گمشده خویش را بیابد.

وی در منظومه سعادت نامه احوال خود را در طلب «دانش توحید» چنین توصیف می‌کند:

مَذَّتِي مِنْ زَعْمَرَةِ خَوْيِشْ مَدِيد
صَرْفَ كَرْدَمْ بِهِ دَانَشْ تَوْحِيد

در سفرها به مصر و شام و حجاز
کردم ای دوست! روز و شب تک و تاز
سال و مه همچو دهر می‌گشتم
دده ده و شهر شهر می‌گشتم
گاهی از مه چراغ می‌کردم
گاه دود چراغ می‌خوردم
علماء و مشایخ این فن
بس که دیدم به هر نواحی من
جمع کردم بسی کلام غریب
کردم آن گه مصنفات عجیب^(۱)

از ایات فوق، چند نکته قابل برداشت است:

۱. شبستری، بخش قابل توجهی از عمر خود را، به منظور تحصیل «دانش توحید»، به سیر و سیاحت پرداخته است. از جزئیات زندگی وی، اطلاع زیادی نداریم، و سال تولد و مرگ او محل اختلاف است. چنین شهرت یافته است که همه عمر شیخ محمود، سی و سه سال بوده است. به هر صورت وی مدت مدیدی از عمر خود را در راه کسب «دانش توحید» صرف کرده است.
۲. آن چه وی در جست و جویش بوده و احتمالاً در شهر تبریز نمی‌توانسته آن را به دست آورد، «دانش توحید» است. این «دانش توحید»

۱ مجموعه آثار شیخ محمود شبستری، ص ۱۶۸.

یا «علم التوحید» همان چیزی بوده است که در روزگار حکیم ابونصر فارابی و پس از او، مایه سرگردانی بسیاری از کسان بوده که در جست وجوی «علم التوحید»، کتاب متافیزیک ارسطو را می خوانند و آن را در آن، نمی یافتند. از جمله ابن سینا که چهل بار، اثر ارسطو را خواند و مراد وی را در نیافت تا این که با خواندن رساله اغراض مابعد الطبیعه فارابی، راه خود را پیدا کرد.^(۱) اکنون شیخ شبستر نیز در جست وجوی علم التوحید، خانه را بروش نهاده و کوبه کو، شهر به شهر، خانه به خانه می چرخد و می گردد و تلاش می کند تامگر آن را بیابد.

۳. در این جست وجو وی لحظه‌ای آرام و قرار نداشته، و بی وقفه در سعی و کوشش بوده و در هر سال و ماه، به اندازه یک عمر حرکت می کرده تا به مقصد رسد.

۴. برای رسیدن به مقصد، وی هزار گونه رنج و محنت را تحمل کرده و در اوج بردباری و شکنیابی، به شوق وصول، می کوشیده است:
 گاهی از مه چراغ می کردم
 گاه دود چراغ می خوردم

۵. در این سفر، علما و بزرگان بسیاری را در هر سرزمین ملاقات کرده و نزد آنان زانو زده تامگر گمشده خویش را در او پیدا کند.
 ۶. همواره کاغذ و قلم به همراه داشته، و سخنان غریبی که می شنیده،

۱ تفصیل بحث را در فصل دوم از کتاب متافیزیک ابن سینا، با عنوان «مابعد الطبیعه چیست؟» از نگارنده مطالعه کنید.

ثبت می‌کرده و در آن‌ها می‌اندیشیده و از مجموعه آن‌ها، «مصنفات عجیب» پدید آورده، که متأسفانه ما چیزی از آن‌ها را امروز در دست نداریم، به جز همین گلشن راز و یکی دو اثر دیگر.

اینک پس از اشاراتی کوتاه به ماجراي دور و دراز، و پر از نشیب و فراز این سفر آفاقت، و در میان اشخاص و آثار و افکار فراوان و گوناگونی که دیده و خوانده و شنیده، تنها به ذکر دو اثر از یک فرد می‌پردازد و می‌گوید:

از فتوحات و از فصوص حکم هیچ نگذاشتیم ز بیش و ز کم^(۱)

کسی همانند شبستری با آن شور و شوق، و جد و جهدی که برای پیدا کردن حقیقت و یافتن علم التوحید داشته است، وقتی در بیان دستامد سفر خود تنها دو کتاب را در خور ذکر می‌داند و از آن‌ها نام می‌برد، اهمیت و برجستگی آن‌ها را نزد خود برای ما هویدا می‌کند. توجه به این نکته، می‌تواند در ادامه بحث، کارساز و رهگشا باشد.

حال، وی پس از آن همه‌تک و تاز شبانه‌روزی و بی‌وقفه، و پوییدن و کاویدن و دویدن، و خانه به خانه، کو به کو، شهر به شهر، گشتن به دنبال دانش توحید، و در جست‌وجوی جرعة آبی که عطش او را فروینشاند، وصف الحال خود را چنین می‌آورد که از او رفع عطش نشده و دلش آرام نگرفته و لبریز از اضطراب و تشویش، آوای هاتقی را از درون خود شنیده

۱ همان جا و در ادامه ابیات پیش.

که همه تلاش و کوشش او را «هرزه پویی» خوانده است:
 بعد از آن سعی و جدّ و جهد تمام،
 دل من هم نمی‌گرفت آرام
 گفتم از چیست این تقلقل باز
 هاتفی دادم از درون آواز
 کین حدیث دل است، از دل جوی
 گرد هر کوی، هرزه بیش مپوی

بدین ترتیب وی حاصل این همه تلاش را چیزی جز «تقلقل» و
 آشتفتگی و به هم ریختگی نمی‌داند؛ چرا که در این سفر، سخنان عجیب و
 غریب شنیده، و هر کس چیزی گفته است. آواز هاتف درون نیز، سخن از
 این می‌گوید که حدیث دل رانه از هرزه پویی، که از دل باید جُست.
 ادامه ایيات، حکایت از این دارد که شیخ ما از آن سفر دور و دراز
 بازگشته و به شهر و دیار خود آمده و رهاورد سفرش سه چیز است:
 الف. جذب شدن به اندیشه محیی الدین.

ب. حالتی خراب و آشوبناک، و دلی آشفته و به هم ریخته.
 ج. یک پرسش. پرسش درباره این که چرا حاصل سخنان «خوب»
 محیی الدین، دلی آشوب زده و به یغما رفته است؟
 سخن شیخ محیی ملت و دین
 چون نکرد این دل مرا تسکین؟
 راستی دیدم آن سخن، همه خوب

لیک می داشت، نوعی از آشوب

عبارات فوق از شبستری، حکایت از آن دارد که وی، نسبت به محیی الدین، نهایت ادب و احترام را قایل است؛ چرا که: اولاً وی، ابن عربی را «محیی‌المَّلةُ وَ الدِّينِ» می‌خواند و می‌داند؛ و این بسیار مهم است. زیرا اگر این لقب را، به خصوص در جغرافیای صدورش، که یکی از زمینه‌های آن، مصر آن دوران است که فضایی کاملاً ضد ابن عربی داشته، مدنظر قرار دهیم، می‌بینیم که از نظر شبستری، شیخ اکبر، «محیی‌المَّلةُ وَ الدِّينِ» است؛ در حالی که در آن دوران، بسیاری از علماء وی را «مُمْیِت‌الدِّینِ»، و خواندن آثار او را جرم می‌دانستند.

ثانیاً وی همه سخنان ابن عربی را «خوب» می‌داند. واژه «خوب» به لحاظ کاربردی، واژه‌ای است با مفهومی نه چندان روشن، که اگر معنای آن دقیقاً معلوم نباشد، حامل تحسینی سطحی و ساده؛ و چه بسا حامل معنای ضد خودش باشد. وقتی درباره کسی مانند ابن عربی، با آن همه شکوه و عظمتی که برخی از تابعان وی، برای او و اندیشه‌اش قایلند، مثلاً بگوییم که: «سخنانش خوب است؛ بدَك نیست»، معناش این است که: «حرف‌های او چنگی به دل نمی‌زند، و نه آن گونه است که درباره‌اش می‌گویند و شهرت یافته است».

به اعتقاد نگارنده، فضای کلمات شبستری -که حال خود را در نهایت اجمال و اختصار، توصیف می‌کند و ره‌آورده این سفر دور و دراز را که در آن، صدها نفر را دیده و سخنانشان را شنیده، چنین توصیف می‌کند که:

«راستی دیدم آن سخن، همه خوب» - اقتضای آن دارد که «خوب» را در این جا، به معنای تأمین‌کننده نیاز او بدانیم. وی در آغازِ توصیف این سفر، گفت:

مدتی من ز عمر خویش مدد
صرف کردم به دانش توحید

بنابراین، وقتی از میان آن همه کلمات و سخنانِ غریب، سخن ابن عربی را «خوب» می‌خواند، مرادش این است که تنها سخن او بود که توانست عطش حقیقت‌جویی او را، جواب دهد و راه علم التوحید را به او بنماید و درد او را درمان کند.

در مورد مصراج دوم یعنی «چون نکرد این دل مراتکین» بد نیست که یکی دونکته گفته آید.

نکته اول: اگر مصراج را به همین صورت حاضر بخوانیم، بهتر آن است که صورت استفهام داشته باشد. یعنی شبستری می‌خواهد بگوید، و در واقع بپرسد که: سخن محیی‌الملة و الدین، شیخ اکبر، چگونه نتوانست دل مراتکین دهد و آرام، بخشد؟

این پرسش، برای شبستری، بسیار اساسی و مهم است. راستی سخنان محیی‌الدین که همه «خوب» است و «علم التوحید» است، نه تنها نتوانسته دل آرام باشد، و برای او آرام و قرار، به ارمغان آورد، بلکه آشوبگر بوده، و قرار از دل او ربوده و او را به هم ریخته است. چرا؟

نکته دوم: مطابق بیان شبستری، می‌توانیم دو چیز را از هم تفکیک

کنیم: «علم التوحید» و «قرار و آرام دل». چنین نیست که هر کس به «علم التوحید» رسید، به آرام دل رسیده باشد. راه علم التوحید، راهی لبریز از خوف و خطر است. سر «خوب‌بودن» سخن محیی الدین، و «خوب‌نبودن» سخن دیگران، دقیقاً در همین نکته نهفته است که سخن وی، چنین نیست که «حقیقت» را بسته‌بندی کند و به آدمی تحويل دهد و او را چنان در خوشی و لذتِ وصول به حقیقت فروبرد که بیندیشد به پایان راه طلب رسیده و همه چیز را دیده و فهمیده است. نه؛ علم التوحید ابن عربی، آغاز راه است. آرام و قرار را نه در «علم التوحید» که در «ذکر الله» باید جُست. ساحت نظرورزی، ساحت پرسش و درد و دلشوره و آشوب است؛ ساحت آرام و قرار نیست.

نکته سوم: روایت حافظ حسین کربلایی، از مصراج مذکور، به گونه‌ای دیگر است. وی آن مصراج را چنین آورده: «چون بکرد این دل مرا تسکین^(۱)» اگر چنین باشد، معنای آن دو بیت، چنین می‌شود که سخن محیی الدین، گرچه همه خوب است و مرا به مقصد می‌رساند و درد مرا درمان می‌کند و دلم را که بی‌قرار یافتن گمشده خود بود، تسکین می‌دهد، اما به هر صورت، به نحوی، آشوب‌گر است و مرا به هم ریخته است.

به هر صورت، تعبیر شبستری، روی هم رفته حکایت از آن دارد که وی گرفتار ابن عربی شده است. اکنون در صدد آن است که بداند سر این «آشوب» در کجاست؟ چرا کار وی با سخنان «خوب»، به آشوب و آشتفتگی

^(۱) روضات الجنان، ج ۲، ص ۹۰. دکتر صمد موحد که مجموعه آثار شبستری را فراهم آورده، نیز در توضیحات پایان سعادت نامه، این تفاوت را مطرح کرده است.

کشیده شده است؟

سر این حال را من از استاد
باز پرسیدم او جوابم داد

پیش از این گفتیم که فضای این بخش از ایات شبستری حکایت از آن دارد که وی در این سفر گم شده خویش را پیدا کرده و به وطن بازگشته اما همه وجودش، تبدیل به یک پرسش شده است.

حال این پرسش را نزد «استاد» آورده تا پاسخ آن را بیابد.^(۱)

گرچه نام استاد شبستری - استادی که وی پرسش بسیار مهم خود را که رهاورد سفرش بوده نزد او برد - واجد اهمیت است، اما به اعتقاد نگارنده، در آن چه شبستری در وصف الحال خود گفته است، دو نکته بسیار عمیق‌تر نهفته است:

نکته اول: علم و دانش را می‌توان به دست آورد. هر کس می‌تواند با آنکای به خود، و آنکای به عقل و استعداد خود، تحصیل علم کند؛ اما هر کسی نمی‌تواند مشکل «آشوبِ دل» را بطرف نماید. این جا، آن جا نیست که با پای خود بروی. باید اهلش را بجوبی و مسئله‌ات را با او در میان نهی. قدر این پرسش، و این «آشوب دل» را باید بدانی. در راه تحصیل کمال و طلب حقیقت، همه آن عمری که صرف تحصیل علم کرده‌ای، یک طرف؛ و

۱ مراد از این استاد، شیخ امین‌الذین باله از مشایخ تبریز در آن عصر است. برای آشنایی بیشتر با اوی به کتاب روضات الجنان نوشته حافظ حسین کربلایی، و کتاب شیخ محمود شبستری نوشته دکتر صمد موحد مراجعه کنید.

این «آشوب دل» هم یک طرف، وضعیت، بسیار ظریف و حساس است. مبادا این «آشوبِ دل» را ندیده بینگاری و به آن بی‌اعتنایی کنی؛ و با توصل به دانسته‌های کوچک، و دلخوشی‌های حقیر، آن را به دست غفلت و فراموشی بسپاری و چنین بیندیشی که باید از شرّ این «آشوب» خلاص شد. نه؛ هرگز چنین میندیش. قدم این «آشوب» را مبارک بدان و او را گرامی بدار. برای آن کس که بی‌تاب و بی‌خوابِ حقیقت است، «آشوب دل»، نقطه عروج است؛ از آنجا است که می‌توان به عرش خدا ره یافت و در عطر آغوش خدا مست و محو گردید.

آنان که علم را برای علم می‌خواهند، یا به این «آشوب» نمی‌رسند و یا اگر می‌رسند، آن را در نمی‌یابند و قدرش را نمی‌دانند و آن را می‌زدایند و به سادگی از کف می‌دهند. اما آنان که علم را برای کمال نفس می‌خواهند، و می‌خواهند که از راه علم، به چیز دیگری دست یابند و به خدا رسند، این «آشوب» را هدیه‌ای بزرگ و پرشکوه می‌دانند که باید از آن صیانت کنند. شبستری، مسئله آشوب دل را نزد استاد می‌برد. آن روز که از تبریز برون می‌رفت، احتمالاً در این اندیشه بود که در این سرزمین، نمی‌توان «دانش توحید» را به دست آورد. نزد عالمان این دیار، علمی نمانده که او نداند. باید بروم و سیر و سیاحت کند، و بر علم و دانش خود بیفزاید و دنیای دانسته‌های خود را گسترش دهد. اما اکنون که به این سرزمین، بازگشته، دیگر در جُست‌وجوی علم و دانش نیست؛ آن را آموخته است. حال در جُست‌وجوی پاسخ سؤالی است که این سؤال، مولود آن دانش‌هایی است که آن‌ها را فراگرفته است. آن دانش‌ها، دردی را پدید آورده که

در مانش نزد کسی است که اهل دل است.

نکته دوم: شبستری به وطن بازگشته است. او بیرون از سرزمین و دیار خود، علومی را آموخته و به شهر و دیار خود بازگشته است. شاید اگر شبستری با این علوم که آموخته بود، به وطن بازنمی‌گشت و در یکی از همان سرزمین‌ها می‌ماند و می‌زیست، گرفتار آشوب درون نمی‌شد. یا اگر اهل این جانبود، و در همانجا به دنیا آمده بود و می‌زیست و این علوم را آموخته بود، در اندرونش، غوغایی به پا نمی‌شد.

او باید بتواند دانش‌هایی را که در سرزمینی دیگر آموخته، با فرهنگ سرزمین خود منطبق کند. او باید مسئله پدید آمده از آموختن علوم در دیاری دیگر را، نزد استاد این دیار حل کند. درست است که شبستری به سرزمین‌های اسلامی رفته، و در نهایت، جذب اندیشه عرفانی ابن عربی شده است که مسلمان است و مؤمن به خدا و پیامبر اسلام است، و در نتیجه بسیاری از مسائل او، مسائل شبستری و مسائل ما نیز هست، اما به هر صورت، نمی‌توان به فضای فکری و فرهنگی دیار خود بی‌اعتنای بود. به همین جهت است که شبستری ابن عربی را می‌خواند و در می‌باید و سخشن را «خوب» می‌داند و می‌پسندد و احساس می‌کند که در راه حق است؛ همه این‌ها درست؛ لیکن، شبستری گرفتار آشوب دل شده است. مسئله این آشوب را، استاد این سرزمین باید حل کند. دیگر از دست ابن عربی، کاری ساخته نیست.

پاسخ استاد، که پس از این خواهیم آورد، نیز حکایت از همین دارد که

شیخ ما در تطبیق اندیشه‌های خوب ابن عربی، با راه و رسم زندگی در این فرهنگ و در این سرزمین، گرفتار مشکل شده است. استاد شبستری به داد او می‌رسد، و با آوردنِ یکی دو کلید، قفل را می‌گشاید و گره کار را باز می‌کند و ریشه آشوبناکِ بودنِ سخنان خوبِ ابن عربی را نشان می‌دهد؛ و شبستری باشیدنِ یکی دو کلمه از استاد خود، آرام می‌گیرد. همین یکی دو کلمه است که کل آموزه‌های ابن عربی را برای شبستری معنادار می‌کند و او را وامی دارد که درباره استاد خود چنین بگوید:

شیخ و استاد من امین الدین
دادی الحق جواب‌های چنین
من ندیدم دگر چنان استاد
کافرین بر روان پاکش باد

شبستری مشکل خود را با استاد خود «امین الدین باله» مطرح می‌کند و از او می‌خواهد که سرّ حال او را بیان کند. چنان که در منابع آمده، شیخ امین الدین با عرفان ابن عربی آشنا بوده و شبستری، گهگاه مشکلات خود را در مورد فتوحات و فضوص با وی در میان می‌نهاده؛ اما بیش از دانستن عرفان ابن عربی، این هنر را داشته که بتواند سرّ احوال را دریابد و وضعیت درونی افراد را تفسیر کند.

حال بنگریم که شیخ امین‌الدوله، مشکل شبستری را چگونه حل می‌کند. مشکل شبستری این است که سخنان خوب ابن عربی، او را گرفتار آشوب درونی کرده است. آیا شیخ امین‌الدوله نیز به آشوبگری آثار و افکار

ابن عربی قایل است؟

شبستری پاسخ استاد خود را در قالب سه بیت، بازگو کرده است:

سعی شیخ اندر آن فناد مگر
که نویسد هر آن چه دید نظر
قلم او چو در قدم نرسید
پای تحریر از آن سبب لرزید
آن نه زو بود فتنه و کینه
رشت زنگی بود به آینه^(۱)

در این سه بیت، دو پاسخ از جانب شیخ امین الدین، درباره مشکل شبستری مطرح شده است. حال به تقریر و تفسیر این دو پاسخ می‌پردازیم.

پاسخ اول: دو بیت نخست، حاوی پاسخ اول استاد است. در این پاسخ، امین الدین با شبستری همراهی می‌کند و ریشه آشوب درونی او را، در نوشه‌های ابن عربی می‌جوید؛ و به شبستری حق می‌دهد که با خواندن آثار وی، گرفتار آشوب شود. در واقع، این آشفتگی و به هم ریختگی و لرزش‌های آثار ابن عربی است که به شکل آشوب، در اندرون شبستری و هر کس دیگر که این آثار را بخواند، آشکار می‌گردد.

البته شیخ امین الدین با انتساب آشفتگی به آثار ابن عربی، هرگز قصد آن ندارد که از مقام و مرتبه محیی الدین بکاهد و نوشه‌های او را فاقد انسجام درونی بداند؛ بلکه سخن دقیق و عمیق او این است که اساساً ساختی

۱ مجموعه آثار شیخ محمود شبستری، ص ۱۶۸.

که ابن عربی در آن قدم نهاده، ساحت تحریر و نگارش نیست. وی از سر اضطرار، ناگفتنی‌ها را گفته است. آن جا که ابن عربی قدم نهاده، مقام مشاهده و دیدن است، نه جای نگارش و نوشتمن. طبیعتاً وقتی امر دیدنی و شهودکردنی را توصیف می‌کنیم و می‌کوشیم تا آن را به صورت مکتوب درآوریم و در قالب الفاظ و کلمات و عبارات بربزیم، آشفتگی و اضطراب در بیان، پدید می‌آید؛ چرا که قلم، توانایی همراهی با قدم را ندارد و نمی‌تواند فراز و نشیب، و پیچ و خم راه را توصیف کند. انتظار و توقع ما از قلم، باید به اندازه ظرفیت و توانایی قلم باشد و نه بیشتر. به راستی، کلمات و واژه‌ها، چگونه می‌توانند سوختن در آتش را احساس کنند و این احساس را به دوش کشند و به دیگران انتقال دهند؟

ابن عربی، یکی از پرکارترین -اگر نگوییم پرکارترین- نویسنده‌گان جهان اسلام است. وی با خلق این آثار، با تمام توان کلماتی خود کوشیده است «که نویسد هر آن چه دید نظر». اما کاملاً طبیعی است که کلمات او، او را تا اوج نگاهش یاری نکنند و با او همراه نشوند.

بدین ترتیب، شیخ امین‌الدین در پاسخ اول خود، با شبستری همدلی می‌کند و آشوب درونی او را کاملاً طبیعی نشان می‌دهد؛ و آن را مولود عبارات و کلمات محیی‌الدین می‌داند. در این جا سخن امین‌الدین به گونه‌ای است که انگار خود او نیز چنین آشوبی را تجربه کرده است و هر کس دیگر هم که آثار شیخ اکبر را بخواند، دچار این آشفتگی و بلواه درونی خواهد شد. این پاسخ، شبستری و همه‌کسانی را که به خواندن آثار محیی‌الدین می‌پردازنند، دعوت به فراروی و تعالی می‌کند؛ تعالی از سطح

کلمات و عبارات؛ فراروی به سوی آن سوی کلمات؛ آن جا که مدلول کلمات و عبارات، در صُقْع وجودی خود، استقرار دارند.

پاسخ دوم:

آن نه زو بود فتنه و کینه
رشت زنگی بود به آیینه

راستی اگر چنین است که تنزّل از مقام شهود به مرتبه زبان و بیان، و در آوردن دیدنی‌ها به جامهٔ خواندنی‌ها، موجب آشتفتگی و آشوب درونی می‌گردد، آیا این شبهه را به وجود نمی‌آورد که تجارب عرفانی را نباید در قالب عبارات درآورد و برای دیگران گفت؟ آیا اگر کسی چنین کند، کاری فتنه‌انگیز و عافیت‌سوز نکرده است؟ آیا آشوبگری و عافیت‌سوزی، عملی کینه و رزانه و جفاکارانه در حق آنان که امر دیدنی را ندیده‌اند و تجربه نکرده‌اند، نیست؟

نzd کسانی که به تساوی عقول قابل نیستند، و عقول آدمیان را ذاتاً متفاوت می‌دانند و در ساحت ایمان به غیب، قرار دارند، و ایمان را دارای مراتب متفاوت می‌دانند، پاسخ سؤال مذکور، قطعاً منفی است. اگر قرار باشد آنان که عوالم برتر را تجربه کرده‌اند و از اسرار خبردار شده‌اند، به دیگران، خبر ندهند، دیگران چگونه و از کجا باید بدانند که آن سوی دنیای دانسته‌ها، عوالم دیگری نیز هست؟ هر کس چگونه باید دریابد که غیر از آن چه می‌داند و می‌شناسد، چیزهای دیگری نیز برای دانستن و